



۲۰۱۶/۱۲/۱۳

م، نعیم بارز

## فرهنگ پدیده متجاوز نیست، تجاوز در ذات قدرت و سیاست است!

فرهنگ و زبان، بخش مهمی از تشخیص هویت فردی، قومی و ملی است، دفاع از کلیت آن برای مردم هر کشوری یک حق است، اما امتناع از داد و گرفت زبان و فرهنگ و مخالفت با فرهنگ به اصطلاح بیگانه، ضعف و ترس و تصویربست از خدشه دار شدن هویت خودی که این حساسیت و تنگ نظری نسبت به فرهنگ های دیگر در نهایت، امر فرهنگ ملی خود را در پيله نگه داشتن است.

هیچ گروه قومی، ملت و تمدنی دارای یک فرهنگ خاص و سرشت واحد و همگون نیست، فرهنگ که با اقتصاد و سیاست آمیخته است و رابطه فرهنگ و رشد و توسعه اقتصادی رابطه متقابل است، تاثیر گذاری مثبت هر یک بر دیگری در بسی جوامع دیده شده و مثال خوب وضعیت کوریای شمالی و جنوبی است که از نظر تاریخی فرهنگ مشابهی دارند، اما پیداست که رشد همه جانبه کوریای جنوبی به مراتب بیشتر بوده و در نتیجه برنامه ریزی های علمی دولت و بخش خصوصی دگرگونی های بسیار موثر در کوریای جنوبی به وجود آورده است.

فرهنگ اساساً پدیده ای تحول پذیر است و در سال های اخیر فرهنگ گرایی در میان افغانان بیشتر از هر زمان دیگر مرسوم شده است اما در همین سی چهل سال اخیر از امتزاج بعضی اصطلاحات زبانی و خصوصیات فرهنگی ایران در میان افغان ها یک مقدار حساسیت هم به وجود آمده است. در این قسمت باید گفت علاوه بر عقب ماندگی های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تاریخی بل اثر جنگ در افغانستان که میلیون ها نفر ناگذیر راه مهاجرت را در پیش گرفته اند و گفته میشود بیش از دو میلیون نفر افغان برای کار و ادامه زندگی به کشور ایران رفته اند، طبعاً سال ها ماندن در آنجا زاد و ولد های صورت گرفته و فرزندان شان به مکتب رفته و همه به اصطلاحات، لهجه ها و تا اندازه ای به فرهنگ مردم آنجا آشنا شده و طبعاً ضمن رفت و برگشت یک تعداد کلمات و اصطلاحات و لهجه ها را از آنجا با خود به افغانستان می آورند و آگاهانه یا ناخود آگاه در زندگی روزمره آن را استعمال میکنند و حتی افغان های داخل کشور نیز با مطالعه کتاب و آثاری که بیشتر از ایران به افغانستان وارد میگردد از مطالعه آن بعضی اصطلاحات خاص ایرانی جاگزین ذهن شده و خواه ناخواه در گفتار و نوشتار تبارز میکنند.

از سوی دیگر با وارد شدن هر نوع فشار از داخل و مهمتر از همه عملیات تروریستی چنان فضای ترس و وحشت را در اذهان افغان ها خلق کرده که از هر معامله و حتی در برابر یک تعداد کلمات و اصطلاحات فارسی ایرانی بیش از حد از خود حساسیت نشان داده و آن را خطر وارد شدن خدشه به زبان و فرهنگ ملی خود می پندارند.

همچنان احساس ترس و خطر از فعالیت های تروریستی نه تنها در میان مردم افغانستان بلکه در میان میلیون ها مردم در سراسر جهان، بخصوص در اروپا و امریکا به وجود آمده که به شدت باعث انزجار گردیده و دولت های شان را وا داشته تا جهت رفع این قتل و قتال و جنایات وحشت بار اقدامات عملی جدی از خود نشان دهند، ولی طوری که دیده شده دولت های ائتلاف بین المللی و در رأس دولت ایالات متحده امریکا در مدت پانزده سال در افغانستان چندان عمل موثر و نتیجه بخش از خود در برابر گروه های تروریستی و دولت های حامی آنها نشان نداده، بلکه روی حساب و کتاب منافع اقتصادی شان با دولت های اسلامی حامی تروریسم با عمل یک بعدی نظامی ضعیف در صدد بر آمدن که اسلام را دین صلح طلب و انسان دوست معرفی کرده و سعی نموده اند آن همه خشونت را که گروه های تروریستی مرتکب میشوند به آن توجیهاات غیر واقع بینانه و عوام فریبانه ای ارائه نمایند.

راستی توجیهااتی که تا کنون صورت گرفته بینش دقیقاً غیر تاریخی و ساده انگار آنه بوده، زیرا فرهنگ اسلامی با آنکه طی تاریخ گرایش های متفاوت داشته و در برگیرنده بعضی پویایی و تحولات مثبتی بوده، اما فرهنگ دینی مذهبی اسلامی در «ذات خود» قشری، خشونت زا و سرکوب گر بوده است نه صلح طلب و روشنگر. اگر چنین نبود اینهمه خشونت تاریخی در جوامع اسلامی روی نمیداد.

فرهنگ اسلامی فاقد عمق باز و تکثر گرایی است. لذا بنابر مواضع متفاوت سیاسی در جوامع اسلامی درست این خواهد بود که نه از تساهل فرهنگ اسلامی بلکه از فرهنگ های متفاوت در جوامع اسلامی سخن گفته شود، زیرا همه فرهنگ کشور های اسلامی صرفاً دینی مذهبی نیست.

فرهنگ های دینی مذهبی با آنکه طی تاریخ نسبتاً پدیده های پویا و متحول بوده اند، اما خصلت و ماهیت مطلق اندیشی داشته، چه یکی از حقانیت یهودیت و دیگری از عیسویت و اسلام سخن گفته و علیه دیگری تبلیغ میکنند که زمینه ساز جنگ ها شده و رهبران هر یک از ادیان و مذاهب سعی کرده اند دین و مذهب یکدیگر را نفی و منسوخ شده معرفی کنند و کوشیده اند عوام فریبانه دین و مذهب خود را کامل، انسانی و صلح آمیز تبلیغ نمایند.

حتی وقتی «گفتگوی تمدن ها» از سوی بعضی دانشمندان و تیوریسن ها پیش کشیده میشود متأسفانه آنها نیز چون «ساموئل هانتینگتون امریکایی جاپانی الاصل قبل از هر چیز تیوری جنگ تمدن ها را مطرح میکند. بنابر آن انسان ها با این مشکل بنیادی رو به رو میشوند که چه کسی حق دارد از جانب این تمدن ها سخن بگوید؟

مثلاً چرا یک امام مسجد در لندن حق داشته باشد، سخنگوی تمام مهاجران کشورهای مختلف اسلامی در انگلستان باشد و یا چرا صرفاً کسانی حق داشته باشند به نمایندگی از تمدن به اصطلاح راستین اسلامی از ایران و یا مصر و عربستان سعودی سخن بگویند؟

علاوه بر اینها در نیمه قرن بیستم بسیاری از روشنفکران از هویت طبقاتی، جنگ طبقاتی و انقلاب جهانی سخن گفتند که در راه تحقق آرمان های شان خون های زیادی به ناحق ریخته شد.

همینطور کشتار جمعی مردم رواندا در افریقا که به طور عمده از خشونت قومی و نه خشونت طبقاتی یا مذهبی نشأت گرفت آن را چه باید گفت؟

پس اگر قرار باشد ملت ها، اقوام و گروه های مذهبی مختلف همزیستی داشته باشند، باید قواعد عام تدوین گردد که با روح جامعه مدنی دنیای امروز سازگار باشد.

داشتن هویت ملی چیز خوب و به زندگی معنا می بخشد و احساس تعلق می آفریند، هویت گرما بخش است و حس همبستگی پدید می آورد و بالاخره هویت ملی به حذف خشونت قومی می انجامد. مگر زمانی که گروهی، گروه دیگری را «کافر» و یا بیگانه و دشمن خطاب کند. آیا به جز ذهنیت هویت خودی هویت دیگری باقی می ماند؟

زمانیکه هندو ها و مسلمان ها در شبه قاره هند دست به کشتار یکدیگر زدند به هویت دیگری به جز هویت خود توجه نداشتند، بیرحمانه بسیاری از هموطنان خود را کشتند.

انسان میتواند دارای هویت های متعددی باشد. یهودی، مسیحی، مسلمان و غیره، بر اساس هر یک از این هویت ها به جمع خاصی تعلق میابند، از جانب دیگر معلوم است که هیچ تمدنی فاقد تضاد ها و دسته بندی های درونی نیست، با اینحال باید بپذیریم که تمامی تمدن ها از سایر تمدن ها آموخته اند و تاثیر پذیرفته اند.

بر اساس تجربه تاریخی بعضاً تعریفی جاودانی و تغییر ناپذیر و یک بعدی از فرهنگ و دین و مذهب جامعه خود ارائه می دهند و اوضاعی که از آن لحظه خود در خصومت با دیگری قرار میگیرد و فراموش میشود که بسیاری از هویت ها و تفاوت ها کاملاً طبیعی نبوده و کشف نمیشوند بلکه اختراع و ساخته میشوند. «مسلمان سنی، شیعه مذهب» «مسیحی، کاتولیک، پروتستان» و غیره نباید از یاد برند که خود در گذشته با برخی از همسایگان مسیحی خویش و یا در میان مذاهب متعلق بیک دین در جنگ و ستیز بوده اند و در این زمان نیز ما شاهد قتل و قتل میان گروه های اسلامی شیعه و سنی و غیره هستیم.

در جنگ جهانی دوم، مردم المان و فرانسه تصور می کردند که به دو فرهنگ بسیار متفاوت و حتی متخاصم تعلق دارند. اما امروز فرانسه و المان هر دو به اتحادیه اروپا تعلق دارند و مردم مسلمان کشور ترکیه تلاش دارد به این اتحادیه پذیرفته شود، ولی هنوز او را هویت دیگر میدانند و بنابر دلایل متعدد واقعاً ترکیه هنوز به حقانیت شمول به اتحادیه اروپا نرسیده است.

شاید گفته شود انسان میتواند خود را از بند تعلق آزاد سازد، اما عدم تعلق الزاماً به بی طرفی منتهی نمیشود. تعلق عرصه احساسات است. اما احساسات، ضمن آنکه ماهیتاً متفاوت از خرد و منطق می باشد، همیشه در تعارض با عقل و منطق نیست. انسان میتواند از یکسو جهان وطن باشد و از سوی دیگر به کشور و یا شهر خود علاقه خاصی داشته باشد. انسان ها به گروه های متعددی تعلق داشته و بر اساس دوری یا نزدیکی با این گروه ها و عمق پیوند ها به درجات مختلف با اعضای این گروه ها احساس همبستگی میکنند.

خطر آنجاست که ما انسان ها علاقه به یک گروه را با نفرت از گروه دیگر در می آمیزیم. مهمتر اینکه پیوند های متعدد خود را نادیده میگیریم و فقط خود را متعلق به یک فرهنگ و گروه خاص میدانیم و از اینجاست که ما دیگر از سطوح مختلف همبستگی سخن نمیگوییم بلکه فقط نسبت به یک گروه احساس همبستگی میکنیم و همبستگی با خودی را با خصومت با غیر و یا بیگانه یکسان می پنداریم.

## فرهنگ های پویا جهانی هستند:

فرهنگ زایا و پویا فرهنگی است که اجازه «انتخاب» و «انتقاد» میدهد فرهنگی که بنام دین و سنت مانع از انتقاد و انتخاب میشود، فرهنگی باز دارنده و ارتجاعی است. فرهنگی پویا است که به چند گانگی و تکثر مجال رشد میدهد، اعراب در تاریخ گذشته بدون آموختن از مدنیت های باستانی هند و چین و روم نمی توانستند امپراطوری شکوهمندی بآفرینند، رنسانس اروپا نیز بدون یادگیری از مدنیت اسلامی امکان پذیر نبود. تمدن ها تنها در مراحل انحطاطی خویش به سنت گرایی افراطی روی می آورند و در ها را بر فرهنگ های دیگر می بندند.

فرانسیس بیکن و توماس کارلایل هر دو صنعت چاپ و با روت را پایه های اصلی رشد صنعتی غرب می دانستند و هر دو متذکر میشوند که چاپ و باروت در چین اختراع شدند، اگر اروپا از یادگیری از هند، چین و اعراب امتناع می ورزیدند کماکان در عصر تاریکی باقی میماند.

در فرهنگ جوامع غربی نیز هنوز تنگ نظری ها زیاد است، در عرصه مباحث سیاسی، شهروند مسلمان از دید اروپایی یا امریکایی به طور معمول یک «شهروند» تلقی نمیشود، مثلاً او در وهله نخست مسلمان است. این تقسیم بندی در حقیقت تفاوت ها را جاودانه می سازد و جالب اینکه بسیاری از تفاوت های دیگر نادیده گرفته میشود. تاکید باید کرد که انسان ها نه تنها دارای خصوصیات مشترک بسیاری «مانند خصلت عام شهروندی» هستند و به طرق مختلفی با یکدیگر تفاوت هم دارند مگر گاه عمده کردن یک تفاوت مخصوص همه خصوصیات مشترک را حذف میکند و هم سایر تفاوت ها را کم اهمیت جلوه میدهد.

یکی از مباحث جالب سیاسی و فرهنگی دیگر اینست که همواره مسأله تقابل «شرق» و غرب بوده، استعمار گران اروپایی بر آن بودند که آزادی، دانش و علم همه مفاهیمی غربی اند و شرق همواره مظهر بینش غیر عقلانی و خود ستیز بوده است و همینطور جالب است که بعضی از ناسیونالیست های «شرقی» نیز این بحث را پذیرفته اند با این تفاوت که این گروه علم و عقل مدرن را پدیده های منفی می دانند و تصور اینست که غرب به مثابه تجلی تفکر مادی تقبیح شود و شرق به مثابه جلوه گاه معنویت مورد ستایش قرار گیرد.

به عقیده آمارتیا سن متفکر هندی استاد دانشگاه های کمبریج و هاروارد و برنده جایزه نوبل که از کتاب وی بنام «هویت و خشونت» در این نوشته استفاده شده است. در مورد هویت چنین میگوید «هویت جهانی خود در حقیقت محصول همزیستی و تاثیر پذیری متقابل هویت های متعدد است»

## در ارتباط به زبان:

زبان یک اصل اساسی فرهنگ و هویت ملی شناخته میشود. یاد آور میشوم که در سال های ۱۹۹۰ راجع به زادگاه اصلی و قدامت تاریخی زبان دری، فارسی و فارسی دری نظرات بسیار ارزشمندی از سوی یک تعداد اهل دانش و تخصص چون دوکتور علی رضوی غزنوی، دوکتور شیر احمد نصری (حق شناس) و نقل قول های از بعضی اهل ادب و آگاهان به مسایل ادبیات و هنر و علم تاریخ در «مجله آئینه افغانستان» به مدیریت محترم دوکتور هاشیمان و در جریده «امید» و نوشته نسبتاً مفصلاً از پوهاند نسیم نگهت، محترم پوهاند عبدالحی حبیبی، سید قاسم رشتیا؛ محمود

طرزی؛ محترم داوود موسی و غیره نقل و پیش کش خوانندگان گردیده که بی تردید هر یک تاثیر ژرفی از خود به جا گذاشته خواهند بود.

در اینجا فقط به یکی دو نکته از نتیجه و شواهد نوشته دوکتور حق شناس اشاره می‌گردد:

«زبان دری فارسی حد اقل بین دو تا سه هزار سال قبل از امروز در این مرز و بوم وجود داشته و زبان تکلم و تحریر و ادب بوده است. همچنان دری، فارسی، پارسی و فارسی دری در واقع همه یکی بوده و به زبان واحد و مستقلی اطلاق میشود که پس از ظهور اسلام و تشکیل دولت های آزاد ملی در کشور ما به حیث زبان رسمی و ادبی شناخته شده و تا امروز ادامه دارد»

محترم دوکتور حق شناس به نقل از مرحوم استاد عبدالحی حبیبی آورده که «به اساس سنگ نبشته مکشوفه سرخ کوتل بغلان که به زبان دری تخاری و رسم الخط یونانی بوده می بینیم و اعتراف میکنیم که زبان دری کنونی از پهلوی منشعب نشده، بلکه در مدت ۱۸۰۰ تا دو هزار سال پیش از این در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب در بار بوده که اینک خوشبختانه بیست و پنج سطر نوشته آن را در حدود ۱۶۰ لفظ به همان شکل قدیم و عناصر کهن تاریخی در دست داریم. و بنابر این کشف این سنگ نبشته گران بها تحولی را در عالم زبان شناسی و تاریخ ادبیات افغانستان به وجود می آورد و عقاید و نظرات کهن را متزلزل می سازد.

به اساس قواعد زبان شناسی، کتیبه بغلان در حد خود گواه بر این است که زبان دری فارسی سال ها قبل از نوشتن کتیبه مذکور وجود داشته تا آنگاه که به حد کمال رسیده و زبان ادب و تحریر و دربار و کتیبه شده است. بنابراین تاریخ تکوین و پیدایش این زبان از دو هزار سال فراتر میرود و به دوره هایی اتصال می یابد که نخستین شاهنشاهی آریایی در بلخ و باختر پایه گذاری گردیده است. زیرا همین اکنون در زبان محاوره و مکالمه فارسی زبانان ساکن در دره های جنوب و شمال هندوکش کلماتی دخیل و متداول است که همه از بقایای زبان اوستایی اند و این موید آن باشد که زبان دری فارسی یا فارسی دری حتی همزمان با زبان اوستایی در شمال کشور وجود داشته و در فراز و فرود ایام خروج و نزول بسیار دیده است»

تا اینجا که گفته آمدیم در قسمت حساسیت به مقابل بعضی کلمات به اصطلاح نا مونس تازه ساخته و تلفظ ناجور ایرانی ها جا دارد موضع خوب و قاطع محترم سید هاشم سدید را بیاورم که فرموده اند «بجای اینکه ما وقت خود را صرف کار و افکار دیگران میکنیم، چه بهتر که صرف ساختن خود کنیم، ایرانی ها خوب یا بد، بجا و یا بیجا وقت خود را صرف غنی ساختن زبان و فرهنگ خود می سازند، کار خودشان است. این کار آنها نباید ما را نا آرام بسازد، بجای این کار ما باید به رفع کمبود های خود بپردازیم و به این مسأله بپردازیم که چرا فلان تلویزیون و یا فلان نویسنده و سیاستمدار یا فرهنگی کشور ما بدنبال آنها روان است و از آنها تقلید میکند . . . »

در جمع بندی میشود گفت هیچ گروه و جامعه انسانی نمیتواند مدعی آن باشد که فرهنگ آن به اصطلاح سچ و خالص بوده و از عادات و سنت ها و دست آورد های جوامع دیگر اثر نپذیرفته است. همینطور ادعای در مورد زبان و ادبیات که گویا کلمات و اصطلاحاتی از زبان و ادبیات جامعه دیگری چیزی نپذیرفته و یا نباید پذیرفت. پافشاری روی چنین سخنانی را میتوان گفت نه تنها این نوع سخنان افتخاری را به کسی و گروهی نصیب نمیکند، بلکه همچو سخنان نمایانگر بی خبری از تاریخ و عدم شناخت از فرهنگ خود و دیگران خواهد بود.

در قسمت زبان دری، فارسی یا فارسی دری میتوان گفت در کلیت خود هر دو یک زبان بوده و اینکه کدام یک بر دیگری قدامت داشته و مبدع پیدایش و تکوین آن از مرحله محاوره و مکالمه به مرحله کتبی رسیده، فکر میکنم مدرک معتبری که از سرخ کوتل بغلان بدست آمده و در بالا ذکر آن رفت به این مسأله روشنی بخشیده و به این دعوی پایان داده خواهد بود.

حرف آخر اینکه فرهنگ ها مخرب همدیگر نیستند، فرهنگ کشور همسایه مثل گل های باغچه همسایه اند، هر گاه هر قدر دیوار ها را بلند بنا کنیم باز هم باد بوی عطر گل ها را به باغچه ما می آورد، پس بگذاریم تا از امتزاج گل ها عطر خوشایندی به مشام برسد.

پایان

